

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به استصحاب زمان بود، دیروز توضیحاتی داده شد که در بحثی که، در این جا در این کتاب هایی که من دیدم چون تمسک به روایات مطرح نشده عرض کردیم در این جهت به روایات تمسک می کنیم.

روایت اول روایتی بود که در باب ماه رمضان بود، صم للروية و افطر للروية و توضیحا عرض شد که درست است در این روایت مبارکه به حالت سابقه اخذ شده لکن عرض کردیم اخذ به حالت سابقه همیشه مساوی با استصحاب نیست و این توضیحات را عرض کردیم چیزی که در کلمات اصحاب آمده یک مقداری و اهل سنت، یک مقدار خالی از اضطراب نیست و آن سرش این است که بعضی ها تصور کردند اخذ به حالت سابقه دائما استصحاب باشد، این طور نیست، مواردش فرق می کند.

خب در مثل ماه رمضان یا استصحاب بقای شعبان یا استصحاب بقای ماه رمضان احتمال این که استصحاب باشد که در روایت باشد هست و احتمال این که قاعده مقتضی و مانع باشد آن هم هست، احتمال این که اصولا رویت موضوعیت دارد، طریقت ندارد و اصولا از اصل عملی خارج است و شارع ناظر به مقام واقع است اصولا یعنی تا رویت محقق نشده هنوز ماه واقعا موجود است نه تنزیلا، ماه موجود است و شاهدش هم این است که بعد از استصحاب در ماه شعبان، در ماه رمضان بعدش آثار واقعی فطر، نماز و غیر ذلک بار می شود، نه مجرد آثار ظاهری،

پس سه تا احتمال در این روایت مبارکه بود که انصافا دلالتش بر استصحاب روشن نبود، از روایات دیگری که در مانحن فیه ذکر شده مجموعه روایاتی است که در باب روزه خود ماه رمضان، طبعا در دو طرف روزه، یکی در طرف سحر که انسان احتمال می دهد هنوز بقای لیل است یا خیال می کند یا یقین دارد بقای لیل است و غذا می خورد بعد معلوم می شود که روز بوده، یکی هم طرف غروب که آن عکس این است، احتمال می دهد که مسئله شب شده، هوا تاریک شده، افطار می کند بعد معلوم می شود که روز است.

در کلمات متاخرین از فقهای ما عده ایشان تفصیل مابین غروب و طلوع فجر را دادند روی استصحاب به این که مثلاً قبل از طلوع فجر استصحاب لیل می کند و نسبت به غروب هم استصحاب بقای نهار می کند و در هر دو مورد آن اشکالی که آقایان کردند که با استصحاب، اثبات لیل و نهار می شود، اثبات آنات نمی شود نه ظاهرش به عکس است، ظاهرش این است که اگر استصحاب بناست جاری بشود به نحو مفاد کان ناقصه است یعنی می گوید الان نهار است بلکه بالاتر آن فعل را که به عنوان نهار است اجازه می دهد، کلاً و اشربوا حتی یتبین لكم الخیط الابيض من الخیط الاسود من الفجر، به او اجازه تناول غذا در سحر می دهد و در شک در غروب آفتاب اجازه نمی دهد و صوم را واجب می داند پس بنابراین آن دو تا اشکالی که این ها مطرح کردند یکی این که به مقتضای استصحاب مسئله بر می گردد به مفاد کان تامه، نه این جا ظاهرش مفاد کان ناقصه است، آن اشکال دوم هم عملی که مقید است چون فمن شهد منكم الشهر فليصمه، ظاهرش که عنوان، ثم اتموا الصيام الى الليل، عنوان آمده که روزه در روز باشد تا شب، اگر استصحاب کرد عدم لیل یا استصحاب کرد بقای نهار را در این جا باید روزه بگیرد، اتمام صیام بکند پس از مجموعه این شواهد بر می آید که آقایانی که استصحاب قائل شدند در این دو طرف دو تا حکم مختلف کردند، این در بعضی از متون فقهی ما آمده و ظاهراً این تفریع مابین استصحاب و تفریق مابین فجر و غروب ظاهراً از کلمات عامه باشد، همین استناداً الی الاستصحاب و اما در روایات اصحاب ما که چون بحث ما روایات بود اما در ناحیه غروب درست است آن جا استصحاب بقای نهار می شود لکن دو طائفه روایت داریم، یک روایتی که واحده است و خالی از اشکال هم نیست می فرماید به این که ما خیال کردیم شب شده و هوا تاریک شده و افراد غذا خوردند و افطار کردند، بعد معلوم شد که روز تمام نشده، هنوز افطار نشده، امام می فرماید که قضا بکند، آن روز را قضا بکند یعنی به عبارت اخری حکمش مطابق با استصحاب است یعنی استصحاب بقای نهار می کرده باید روزه می گرفته، افطار کرده قضا بکند لکن در مقابل سه تا یا چهار تا روایت داریم که توش معتبر هم هست امام می فرماید لا شیء علیه، یعنی دقیقاً خلاف استصحاب، اصلاً در آن مورد در مورد این که روزه را نگه بدارد یک روایت است، در آن طرفش سه تا روایت است و آن سه روایت دقیقاً نشان می دهد که خلاف استصحابند. عرض کردم مرحوم ملا محمد امین استرآبادی وقتی در بحث استصحاب اشاره به روایات می کند می

گوید روایات مختلف است، بعضی از روایات مطابق استصحابند و بعضی هایش نیستند، راست است همین طور است، البته آن روایت واحده هم که می گوید ایشان باید نگه بدارد و بعد قضا بکند آن هم لسانش لسان استصحاب نیست، عرض کردم ما اضافه بر این که بخواهیم استصحاب را از روایت استظهار بکنیم اضافه بر این که باید مطابق با یعنی حالت سابقه باشد حالت سابقه به لحاظ استصحاب نه به لحاظ قاعده دیگری، نه به لحاظ نکته دیگری

پس بنابراین در آن روایت مبارکه دقیقا خلاف استصحاب است یعنی در زمان امام علیه السلام می فرماید اشکال ندارد، افطار کرد لا شیء علیه، چیزی برایش نیست، اصلا آن جا دقیقا بر خلاف استصحاب است و ان شا الله بعد نکته اش را عرض می کنم.

پس بنابراین این مطلب که از روایات بر بیاید استصحاب، عرض کردم روایت واحده داریم، هم اشکال سندی دارد، متنش هم دلالت بر استصحاب ندارد، فقط دارد که وقتی معلوم شد لیتضی یوما، این راجع به این قسمت.

راجع به آن قسمت دوم که در سحر باشد و در سحر ایشان به اصطلاح، آن هم مختلف است، متون مختلفی دارد، تعبیر مختلفی دارد، در بعضی هایش دارد که روزه اش را تمام بکند یعنی جای استصحاب نبوده، روزه اش را تمام بکند لکن قضا بکند، یعنی دقیقا آن جا هم به عکس استصحاب است، خیال کرده مردم که می روند یا در آن روایت دارد که وقتی ندا را شنید خیال کرد ندای مال سحری خوردن است، بعد معلوم شد ندای مال اذان است یعنی سحری نخورد، اشتباه شنیده بود و سحری خورد، بعد معلوم شد که طلوع فجر شده، در آن جا دارد که روزه را تمام بکند، عرض کردم ماه رمضان یک خصیصه ای دارد که این اتمام صوم در تمام روزه ها نیست، ماه رمضان یک خصیصه ای دارد که حتی اگر انسان عمدا هم افطار کرد آن روزه باید تمام بشود، توضیحات این را چند بار عرض کردم دیگه این جا در بحث اصول هستیم واردش نشویم، روزه را تمام بکند لکن یک روز هم قضا بکند، چون معلوم شد بعد از طلوع فجر تناول کرد پس بنابراین آن روایات که دقیقا خلاف استصحاب است، روایت واحده ای داریم که مرحوم شیخ کلینی هم آن را نقل نکرده، شیخ صدوق هم دست و پا بریده نقل کرده، و احتمالا ابن الولید استاد ایشان نقل نکرده. شیخ طوسی آن را کامل آورده و نقل کرده و شواهدی هم هست که توش انفراد است، به هر حال وارد بحث سندیش نشویم. در آن جا دارد که من مشغول غذا خوردن در

.....

ماه رمضان هستم فأشک، شک می کنم، حضرت می فرماید کل حتی لا تشک، عبارت این است، کل حتی لا تشک، آن وقت ما چون عرض کردیم ضابطه کلی وقتی شک و یقین و مثل این غایت بیاید عادتاً استصحاب است، کل حتی تشک یعنی همین جور تناول سحری بکن تا وقتی که دیگه شکت از بین برود، خب این همان عبارة اخرى استصحاب است.

صحبتی که در این جا هست این است که آیا از این عبارت، این عبارت معنایش این است که تا یقین نکنید به طلوع فجر شما می توانید غذا بخورید، کل، البته کل در این جا چون در مقام توهم حظر است دلالت بر وجوب نمی کند چون سحری خوردن که واجب نیست، قبل از شکش هم واجب نیست چه برسد به حین شکش و تا حین آخری که مثلاً شک از بین برود.

پس بنابراین این جا به معنای اباحه است، جائز است انسان بخورد تا لحظه ای که شک بکند، خب مثل همان احادیث سابقی که خواندیم این جا هم احتمالاتی است، یک این که استصحاب باشد، قرینه اش هم حتی لا تشک باشد، تا شک از بین برود یعنی یقین به خلاف، تا یقین پیدا بکند طلوع فجر شد، این به درد استصحاب می خورد، البته عرض کردم تا آن جایی که من دیدم این متن منحصر است یعنی کل حتی لا تشک از غیر از این راه نیامده. فعلاً با سند تام و تمام و جهات خویش از کتاب مرحوم شیخ طوسی تهذیب است اما مثلاً سال رجلٌ أباعده الله، همچنین شکسته در کتاب فقیه هم موجود است، عرض کردیم اگر فقیه یک حدیثی را، همچنین یکمی با آن برخورد کرد یا مثلاً گاهی متن حدیث را نیاورد، فتوایش را آورد یک نکته ای دارد که غالباً شاید این باشد مشایخ قوم مثل مرحوم ابن الولید قبول نکردند لکن ایشان خودش قبول کرده، خود اعتقاد شخصیش، یکمی که عبارت را عوض می کند احتمالاً نکته ای در کلمات فقیه است، بعید است بی نکته باشد، این جا همچنین روایت را مختصر و همچنین یکمی به هم پاشیده اش کرده لذا احتمال دارد هم کلینی، هم مرحوم ابن الولید حدیث را قبول نکرده، مضافاً به این که این حدیث در کتاب فقط الان مسند که به ما رسیده کتاب محمد ابن علی ابن محبوب است که سابقاً توضیح دادیم بین قمی ها خیلی جا نیفتاده، دیگه جای توضیحش الان این جا نیست و توضیحات دیگری را حدیث دارد که باید در جای خودش متعرض بشویم.

پس یک احتمال که استصحاب باشد و این ها هم در استصحابش اشکال داشتند خصوصا این را مخالف با احتیاط می دانستند، مثلا

امروز سحری بخورد تا یقینا طلوع فجر را ببیند، خب این یک احتمال است. به هر حال احتمال اول استصحاب باشد.

احتمال دوم همان قاعده مقتضی و مانع باشد که دیروز عرض کردیم، احتمالش هم هست، چرا؟ چون وقتی شما دیدید شب شد علت

آمدن شب را، تاریکی را دیدید شب آمده، یک چیزی در پیش عرف باشد که اگر سبب را دید، مقتضی را دید همین طور آثار را بار

بکند تا نقیضش بیاید، مناقضش بیاید پس کل حتی لا تشکّ یعنی کل تا مادامی که یقینا ضد لیل است یعنی یقینا لیل از بین رفت

یعنی به عبارة اخرى همان قاعده مقتضی و مانع، مقتضی آمد شما آثار را بار می کنید تا یقینا مانع بیاید، دیروز توضیحاتش را دادیم

و عرض کردیم مرحوم آقای تهرانی یک قاعده مستقلى قرار داده، آن قاعده مستقل بنفسه در مقابل استصحاب و استصحاب را هم

قبول نکرده، این را، استصحاب را در یک صورتش و اما این را قبول کرده، این هم احتمال دوم.

احتمال سوم: مثل همان قصه ای که در هلال گفتیم این لا تشکّ موضوعیت دارد، طریقت ندارد یعنی اصولا شب باقی است تا وقتی

که انسان یقین دارد از بین رفته، کاملا واضح بشود، یعنی به عبارة اخرى مراد این است که اگر شک باشد هنوز واقعا لیل است، شبیه

همان جا که اگر رویت محقق نشد هنوز ماه شعبان است واقعا، این جا هم همین را بگوییم، یا به عبارة واضحة این حدیث مبارک ناظر

به آیه مبارکه باشد، کلا و اشربوا حتی یتبین لكم الخیط الابيض من الخیط الاسود من الفجر، آن جا دارد کلو حتی یتبین، این جا دارد

کل حتی لا تشک، یکی است، لا تشک و یتبین یکی است، روشن شد؟ پس این کل حتی لا تشک اشاره به آیه مبارکه باشد، آن جا

هم دارد کلا و اشربوا حتی یتبین، این جا هم دارد کل حتی لا تشک، این کل حتی لا تشکّ یعنی باید تبین بیاید، اگر تبین آمد آن

وقت شب تمام می شود.

ما توضیحاتش را سابقا هم عرض کردیم مثل همین مسئله هلال که دیروز هم یکمی ما را معطل کرد، این مسئله فجر هم همین مشکل

را دارد لذا در لیالی مقمره هم سابقا از ائمه علیهم السلام سوال شده، ما روایت در لیالی مقمره داریم لکن متاسفانه جواب باز یک

جوری است که مشکل را حل نمی کند، آن روایت مجمل است متاسفانه، آن هم دارد حتی تبین، آن باز هم مشکل لفظی باشد.

و اصولاً عرض کردیم دیروز هم همین نکته را عرض کردیم، ببینید شما مثلاً می گوئید با تلسکوپ ما هلال را می بینیم، هلال چیزی نیست که شما با تلسکوپ ببینید، هلال آن ضعیف ترین قسمت ماهی است که شما عادتاً می بینید، به طور عادی می بینید. خود آن دیدن رکن در هلال است، تا مادام ندیدید، آن که هست ماه به جای خودش است، نصفش هم دائماً مستتیر است، نصفش هم دائماً مظلم است، یک شکل خاصی دارد، در یک حالاتی اولین باری که برای انسان قابل رویت است، آن اولین باری را که انسان می بیند حالا در شهرهای مختلف و جاهای مختلف آن اصطلاحاً هلال می گویند پس اگر شما تلسکوپ گذاشتید قبل از این وقت روشنی جرم ماه را دیدید، شما می بینید اما این هلال نیست، این مثل این می ماند که کسی به دریا نگاه بکند بگوید دریا موج دارد، بعد بگوید من دیدم موج ساکن شد، من دیدم موج ساکن! ما موج ساکن نداریم، موج همان حرکت آب است، اگر ساکن شد این می شود آب، این دیگه موج نیست، این که شما به دریا نگاه بکنید بگوئید موج ساکن دیدم ما موج ساکن نداریم، یک شوخی هست که یک کسی (مبهم ۱۷:۲۶) ما چیزی به نام نان و یخ نداریم، آن یخ آب می شود، می شود نان و آب. چیزی ما به عنوان نان و یخ نداریم، این یک اشتباهی پیدا شده، ما با تلسکوپ جرم ماه را می بینیم نه هلال، این اشتباهی که این جا آمده این شده، ما با تلسکوپ حتی ممکن است جرم ماه را پشت کره زمین ببینیم، هلال را نمی بینیم، هلال خودش یک چیزی است، اشتباهی که این جا پیش آمده، هلال یعنی ماه دارای یک شکل معینی بشود که شما ببینید، خب قبل از این با تلسکوپ می بینید، دو ساعت، پنج ساعت قبلش، یک مختصر تری از ماه روشنی است، این روشنی ماه را کمتر می بینید، این اسمش هلال نیست، اصلاً ما چیزی به نام هلال نداریم، اشتباه نشود، این بحث هم در فجر است، آیا ما چیزی به نام فجر داریم؟ مثلاً ما زوال شمس داریم، طلوع شمس داریم، غروب شمس داریم، عصر مثلاً نداریم و لذا روایت معتبر دارد قلت لابی عبدالله هل للعصر وقتٌ يعرف به؟ قال لا، این سرّ اختلاف در عصر هم مال همین است، البته الان این برنامه های کامپیوتری که برای اوقات درست کردند یک چیزی برای عصر، این چیزی است که بعد ها درست شده مخصوصاً با این نحوی که این ساعت های کامپیوتری می توانند بگویند بعضی هایشان ثانیه هم نشان می دهند مثلاً می گویند ساعت دو و چهل و یک دقیقه و پنجاه و دو ثانیه، این که قطعاً عرب این را نمی فهمد، با این ثانیه و این دقیقه قطعاً این عرفی نیست، این جای شبهه

ندارد، در صحیح بخاری دارد که ما نماز ظهر می خواندیم بعد شتر را می کشتیم، در دیگ می گذاشتیم تا مغرب آماده می شد یعنی آمده عصر را این جوری تصویر کرده، شتر را، خب معلوم است شتر ممکن است جوان باشد، پیر باشد، گوشتش سفت باشد، شل باشد، روز ها کوتاه باشد، این هم راه معرفة العصر است، روز ممکن است کوتاه باشد، ممکن است بلند باشد، مقدار آتشش فرق می کند، مقدار دیگش...، این را نمی شود با ساعت کامپیوتر گفت ساعت دو و چهل و دو دقیقه و پنجاه و سه ثانیه، این جور پختن غذا، این جور معرفی کردن، بحثی که هست در فجر هم همین طور است چون مخصوصا در

پرسش: مبهم ۲۰

آیت الله مددی: و لذا آن جا گفتند تبیین اصلا، فجر یعنی تبیین، اصلا فجر یعنی تبیین، فجر یک چیزی نیست که یتبیین، خود فجر وقتی که شما هوا را روشن می بینید که روز است این را فجر می گویند، حتی یتبیین و لذا آن آقایانی که می گویند در لیالی مقمره عقب بیندازد مال این است، چون وقتی نور قمر زیاد شد تبیین دیر می شود. آن آقایان هم که می گویند فرق این دو تا مثل مرحوم آقای خوئی، حرفشان این است که فجر یک حقیقت واحده است، چطور اگر چراغ روشن کردید مانع فجر نیست، نور ماه هم مانع فجر است، خب آن ها همین را می خواهند بگویند، می گویند نه این جا مانع است، آن ها حرفشان این است، خوب دقت بکنید، بحث سر این است چون شما اگر صحرا رفته باشید در شب هایی که خیلی تاریک است، اول ماه، غیر از حالا تاریکی ای که هست چون عرض کردیم مخصوصا در قدیم از اول شب غالبا می خوابیدند. مخصوصا در همان زمان رسول الله اصلا پیغمبر نماز عشاء خیلی وقت ها کم می شدند، چون مغرب که می خواندند می رفتند شام می خوردند دیگه می خوابیدند، خوابشان می برد، اصلا دیگه به نماز عشاء که لذا اشدّ نماز بر منافقین هم نماز عشاء بود، می خوابیدند، آن وقت طبیعتا آن طرف صبح را بیدار بودند، خب چون دایره افق شما اگر نگاه بکنید چون من رفتم دیدم، اطراف قم رفتم، برای همین قصد، این تاریک است، یک نور مختصری اول می آید همین طوری که گفته شده مثل دم گرگ، مثل دم روباه مثلا، این می آید صاف به هوا می رود، اصطلاحا این را فجر کاذب می گویند، اینی هم که به آقایان، یک موقع هایی معروف بود حالا کمتر شده که اهل سنت اعتبار به فجر کاذب می دهد این واقعیت ندارد، آن ها هم مثل ما

فجر صادق است. بعد از آن در حدود حالا من تقریبیش را عرض می کنم، حدود از دایره افق ۲۳ درجه بالا که مدار راس السرطان باشد شما یک چیزی مثل قرص نانی یا سفیدی را می بینید، این را اصطلاحاً فجر صادق می گویند، این بعد یواش یواش مثلاً یکمی توسعه پیدا می کند شاید بعد از ده دقیقه شما دایره افق را می بینید روشن شد، این بالا بود یک دفعه از دایره افق روشن می شود، عده ایشان می گفتند که فجر همان دایره افق است، آن که بالاست فجر نیست، عده ای هم گفتند آن که بالاست فجر است، الان هم اذان صبح گاهی بعضی تقویم های جدید جایجا نوشتند این سرّش این است که فجر کدام یکی است، آیا فجر همان اولین نوری است که دیده می شود؟ مرحوم مجلسی هم دارد که چون عرب وسائل روشنائی نبود اولین نوری را که می دیدند روی آن حساب می کردند، آغاز روز را با او حساب می کردند، اگر این مطلب ایشان باشد آن همان سفیدی است که بالاست، اما اگر گفتیم نه فجر به معنای این که کاملاً واضح بشود که دیگه خورشید نزدیک طلوع است آن وقتی است که سفیدی از دایره افق است، یعنی دایره افق. خب بین این دو تا هم فرق می کند، اجمالاً ما بین تقریباً نه دقیقه تا پانزده دقیقه در طول سال، چهارده دقیقه در طول سال این دو تا با هم دیگه فاصله دارند، این دو حالت، و من فکر می کنم در حقیقت فجر همان حالت اول است، این دومی هم درست است، این را اصطلاحاً بهش اسفار می گفتند، این که از پیغمبر نقل شده، البته این روایت را به این متن ما نداریم، اسفروا بالفجر فإنه اعظم للاجر، اسفار خود سفر که در لغت عرب هست، سfert یعنی زن آن نقابش را کنار زد، آن پوشش را کنار زد، یک قصیده عینیّه دارد مال شیخ الرئيس: هبطت الیک من المحل الارتفاع، بعد می گوید و هی التی سfert، سfert یعنی رویش را، به اصطلاح محجوبه عن کل ناظر فهی التی سfert و لم تبرقع، این سfert یعنی رویش را باز کرد، برقعی، پوششی، یا به قول امروزی های ما پوشیه ای، چادری، برقعی روی صورتش، اسفار به این معنا، روشن شدن که احتمال بسیار قوی هم دارد که لفظ تفسیر هم از این گرفته شده، سابقاً عرض کردیم لفظ تفسیر در کل قرآن یک بار بکار برده شده و آن هم ربطی به خود قرآن ندارد، آنی که در قرآن است تاویل است، راجع به آیات مبارکه تاویل آمده است اما تفسیر یک بار، احسن تفسیر، یک بار برده شده که ربطی هم به قرآن ندارد.

پس سفر و اسفار غیر از خود فجر است. به هر حال این خودش یک بحث، حالا من وارد این بحث تشخیص نمی شوم، یک بحث این است که اصولا فجر خودش چیزی نیست، فجر عبارت از تبیین است، و لذا فرمود حتی یتبین لکم، آن تبیین، آن که پیدا بشود مخصوصا که بعضی ها هم گفتند مراد از خیط آن دایره افق است نه مراد از خیط آن چیزی که اول بالا دیده می شود. آن فاصله این دو تا را هم من عرض کردم چقدر است، چون من بیابان رفتم با ساعت فاصله گرفتم، بعدش هم محاسبات دارد، محاسبات فلکی دارد، طبق محاسباتی که شده بین نه، ده تا پانزده دقیقه، چهارده پانزده دقیقه بین این ها فاصله است.

پرسش: مبهم ۲۶

آیت الله مددی: قابل درک نیست دیگه، چون لیالی مقرر چون آن اولی را نمی رویم، دومی را می رویم، الان فعلا شما بخواهید به پشت ماه بروید الان هم نمی بینید، به خاطر نور چراغ شهر نمی بینید، این که من رفتم در خارج قم است، در بیابان است اصلا، خودم وحشتم گرفت یک ماری، یک عقربی پیدا بشود وسط بیابان، از جاده همه خارج شدیم که هیچ حالت نور هم نباشد غرض این که این نکته را می خواستم خدمتتان عرض کنم که فلذا یک احتمال دارد کل حتی لا تشک، خوب دقت بکنید که این لا تشک یتبین باشد، تبیین فجر است، خود تبیین فجر است، در تفسیر آیه هم گفته شده، حالا این را فکر نمی کنم روایت مبارکه این ناظر باشد به مسئله استصحاب، نکته ای راجع به استصحاب ندارد. عرض کردم اخذ به حالت سابقه و عمل کردن بر طبق حالت سابقه این اصطلاحا دائما استصحاب نیست، مواردش فرق می کند پس آن چه که ما الان داریم اولاً در عده ای از روایات می گوید که قضا بکنید، این که دقیقا ضد استصحاب است، این که قضا بکنند خب استصحاب بقای لیل می کرد، این که دقیقا ضد استصحاب است، این که احتمالا به استصحاب بخورد تا آن جایی که من نگاه کردم، حالا اگر نص دیگری باشد نمی دانم چون حالا غیر از این که سابقا بحث صوم را گفتیم دو مرتبه باز پریشب نشستیم باز دو مرتبه روایات صوم را دو مرتبه مروری کردیم قسمت مال فجر را، در این روایت چیزی که ممکن است توش اشعار به استصحاب داشته باشد کل حتی لا تشک، البته عرض کردم گفتیم و خواندیم که مرحوم آقای نائینی یا دیگران در این جا مباحث روایی را مطرح نکردند، این را ما اضافه کردیم که آیا از روایات راجع به استصحاب زمان

چیزی در می آید یا در نمی آید؟ بله ظاهر این روایت چون لا تشکّ دارد، ظاهر روایت به استصحاب است، البته طبق آن ضوابطی که ما خدمتان عرض کردیم اگر ما باشیم و این تعبیر، کل حتی لا تشکّ اصل غیر محرز می شود، اگر ما باشیم و این تعبیر، با این که استصحاب اصل محرز است، چون وقتی فعل را اجازه داد این اصل غیر محرز است، اگر می گفت هذا لیلٌ حتی تشکّ، این می شد اصل محرز، این ضوابط را ما در باب اصل محرز و غیر محرز هم توضیحاتش را عرض کردیم پس چون کلمه لا تشکّ آمده با حتی شبهه این دارد که استصحاب، البته معارض با روایات دیگر است و لذا هم عرض کردیم فقط شیخ طوسی کامل، مرحوم کلینی هم نیاورده، شاید سرّش هم این بوده، تازه شیخ طوسی هم از کتاب مرحوم محمد ابن علی ابن محبوب نقل می کند، عرض کردیم اسم این کتاب نوادر المصنف یا مصنفین است، احتمال دادیم این کتاب در واقع واقعا روایاتش نادر بوده یعنی روایاتش شاذ بوده چون کتاب های دیگر هم مثل ابن ابی عمیر اسمش نوادر است، النوادر فی کتاب ابن ابی عمیر اما آن جا احتمالا نوادر یعنی کتاب های ناب، روایات ناب، روایات قابل قبول، نادر الزمان، روایات، چون آن نوادر ظاهرا قابل قبول بوده، این نوادر المصنف که به نحو اضافه است احتمالا روایات شاذ بوده، اصولا ما این احتمال را دادیم، خیلی وارد بحث نشویم، چون به خاطر این نکته، چون راوی قبل از اخیری که در این روایت هست مرحوم نجاشی می فرماید له کتاب نوادر، بدون الف لام، چون نجاشی گاهی اوقات می گوید النوادر، گاهی می گوید نوادر و لذا در قرائتش هم عرض کردیم اختلاف است، له کتاب نوادر بخوانیم یا له کتاب نوادر بخوانیم، چون غیر منصرف هم هست، هر دو احتمال در آن داده می شود، ما عرض کردیم احتمال می دهیم و در موارد، البته زیاد نیست، هر دو را به یک شخص نسبت داده، مثلا له کتب النوادر فلان و کتاب نوادر، هم با الف لام نسبت داده و هم بی الف لام نسبت داده، این احتمال است چون حالا که مرحوم آقای نجاشی که زنده نیست، علمای ما هم ننوشتند، از مشایخ هم ننوشته، یک احتمالی است که این حقیر سراپا تقصیر دادیم و آن این که اگر گفت نوادر بدون الف لام یعنی نادر، شاذ، این روایات شاذ را دارد، آن راوی قبل از اخیر، نجاشی می گوید له کتاب نوادر، این شاید بعد هم مصدر اولی کتاب محمد ابن علی ابن محبوب است آن هم نوادر المصنف است، شاید و لذا هم کلینی نقل نکرده، صدوق هم همچین بریده بریده نقل کرده لذا احتمالا این روایت مورد قبول قمی ها قرار نگرفته، لکن خب شیخ رحمه

.....

الله روی مبانی حجیت خبر آن را نقل کرده. خلاصه اش اگر الف لام باشد شاید مراد روایات نادر و خوب و نادره و روایاتی که قابل اعتماد است، اگر بی الف لام باشد له کتاب نوادر یعنی منفردات، شاذ، روایات شاذة، با الف لام قابل اعتماد باشد بی الف لام قابل، احتمالا، البته عرض کردم کرارا و مرارا و تکرارا ما که احتمال می گوئیم چون این مباحث نوشته نشده آن جمع بندی ها و شواهدی را که ما خودمان می رسیم که این شواهد هم عاداتا خیلی ریز ریز است طبق آن جمع بندی ها به این نتیجه می رسیم، از آن ور هم خب حدود هزار سال بزرگان اصحاب ما متعرض نشدند، عرض کردیم برای احترام حال بزرگان بنده هم خیلی وارد بحث با آقایان نمی شویم.

کیف ما کان پس در این روایت مبارکه هم که منفرد است باز هم سه تا احتمال شد، یکی این که حتی لا تشک استصحاب باشد، یکی قاعده مقتضی و مانع باشد، یکی تفسیر آیه باشد لا تشک یعنی یتبین و این را حمل بکنیم بر این که موضوع در باب روزه فجر به معنای تبیین است، مثل این که عرض کردم موج حرکت آب است، شما نمی توانید بگوئید موج ساکن، موج دیگه ساکن معنا ندارد، فجر چیزی نیست، زوال چیزی است، غروب آفتاب و طلوع آفتاب چیزی است، الان درجات خورشید مثلا نسبت به زمین، این ها همه اش چیزی است اما فجر خودش چیزی نیست، فجر عبارت از تبیین است، کل حتی لا تشک یعنی کل حتی یتبین یعنی کل حتی الفجر، آن وقت فرقی با آن دو تا این است، آن دو تا اصل عملی می شوند، این یکی بیان واقع است، اصل عملی نیست، یعنی هنوز تبیین نشده واقعا شب است، شب تا تبیین است، خوب دقت می کنید؟ نه تعبدا، نه تنزیلا، روشن شد؟ اگر تبیین نشد هنوز شب است، رویت ماه نشد هنوز ماه شعبان است، رویت ماه نشد، روشن شد؟ اگر این شد این دیگه اصل عملی نیست، نه استصحاب است نه قاعده مقتضی و مانع است، این معنایش این است که امام می خواهند بفرمایند کلا و اشربوا حتی یتبین و لذا کلا آوردند اشاره به آیه مبارکه، لا تشک هم به معنای حتی یتبین، آن وقت این حتی یتبین طبعاً دو تا احتمال حتی یتبین لکم الخیط، دو تا احتمال، این که یتبین الفجر و فجر یک حقیقتی است، خورشید به یک جای معینی بنا بر معروف چون این هم بین خود علمای نجوم اختلاف دارد که خورشید نسبت به افق واقعی که ما روش هستیم چون ما یک افق حسی داریم و افق واقعی، افق واقعی جایی که ما هستیم زمان صد

و هشتاد درجه یعنی بین ما و افق واقعی اگر خطی کشیده بشود زاویه نود درجه کشیده می شود، این افق واقعی است، آن وقت این افق واقعی را حساب بکنیم خورشید زیر این است، وقتی شب است زیر این افق است، خورشید که زیر اوست تا بخواهد به افق واقعی برسد چند درجه فجر است؟ مشهورتر بین عامه ما منجمین و علمای هیئت و نجوم و از قدیم، از مصر باستان و آن علمائی که در طبقات مختلف بودند که الانش هم همین تقویم هایی که الان هست، همین اذانی هم که الان می گوید روی این حساب است، هجده درجه است، یعنی شما جایی ایستادید افق واقعیتان را حساب بکنید، این خورشید زیر این افق واقعی تا هجده درجه، چون از آن نقطه مقابل شما تا افق واقعی نود درجه است، اگر به هجده درجه رسید این می شود فجر، پس فجر یک واقعیت دارد، یتبین یعنی این مطلب روشن بشود که خورشید به این جا رسیده، این نظر کسانی که فجر را واقعی می دانند، نظر آن آقایان هم که قبلا توضیح دادیم، البته تا آن جایی که من دیدم تا ۱۹ و نیم، قول شاذی تا ۲۱ و به نظرم ۲۲ هم دیدم که ۲۲ درجه مانده تا به افق واقعی برسد فجر است، در قم اگر آقایانی که از سابق در قم بودند که الان یکمی عوض شد روی نوزده و نیم بود، حالا علتش را نمی خواهم شرح بدهم چون دیگه وارد بحث دیگری می شویم. روی نوزده و نیم بود الان روی هجدهش کردند، الان که اذان صبح می گویند و این متعارف ترین رای در این منطقه ما در دنیای ما الان این است، نه از الان، چند هزار سال قبل تا حالا، از چند هزار سال قبل که فجر را روی ۱۸ دقیقه حساب می کنند، از ۱۹ و نوزده و نیم تا بیست و بیست و یک، به نظرم ۲۲ هم من دیدم که دیگه هوا کاملا تاریک است، شاید از همان فجر کاذب، بین فجر کاذب و صادق ده تا دوازده دقیقه به نظرم فاصله بود، چون من هر دو را دیدم حالا یادم رفته چون خیلی وقت پیش بود، ده پانزده سال قبل، فاصله این دو تا در حدود ده دوازده دقیقه بود، آن وقت کمترین حدی هم که گفته شده که در ذهنم است یا شانزده است یا پانزده است، فکر می کنم شانزده است، شاید پانزده، این شانزده که رسید دیگه روشن می شود، همان پایین افق روشن می شود، پس در حقیقت تفاوت آرا از شانزده بگیریید تا مثلا ۲۰، ۲۱، حدود پنج درجه تفاوت آرا است، درجات هم به زمان مابین سه و نیم دقیقه تا پنج دقیقه می شود، چون به زمستان تابستان فرق می کند، پس بین هجده که الان گفته می شود تا آن احتیاط که اسفار است دو درجه فرق است، حدود نه دقیقه، ده دقیقه، حالا بیشترش بگوییم پانزده درجه که سه درجه فرق می شود، سه

تا، سه تا که حساب بکنیم، چهار تا، ده دوازده دقیقه، تا پانزده دقیقه، ما بین ده تا پانزده دقیقه در طول سال اختلاف بین آن چه اذان است با آن چه که انسان بخواهد، حالا من اسمش را اسفار، اسفار این است که کاملاً روشن بشود و در روایات بین فجر و اسفار فرق گذاشته شده

علی ای حال کیف ما کان به ذهن ما می آید روایت چیز تازه ای ندارد، اشاره ای به آیه مبارکه هست، آن وقت این لا تشک یعنی باید تا شب تمام بشود، لا تشک کنایه از این است، ربطی به استصحاب ندارد.

پرسش: احراز می خواهد؟

آیت الله مددی: بله دیگه معلوم می شود فجر احراز می خواهد.

پس این جا لا تشک موضوعیت دارد، مثل تبیین است، این راجع به این قسمت.

مطلب نهایی این شد که معلوم شد، آن وقت در روایات ما در این دو قسمت اصلاً دقیقاً خلاف استصحاب است، یعنی دقیقاً می گوید شب است خیال می کرده که هنوز شب باقی است، قضا خورد، می گویند قضا بکن، این دقیقاً یا می گوید روز است خیال کردم شب شده، امام می فرماید اشکال ندارد، لا شیء علیه، این دقیقاً خلاف، هر دو طرفش دقیقاً خلاف است نه یک طرفش، هر دو طرفش دقیقاً خلاف استصحاب است و لذا نمی شود بگوییم از روایات، بله یک روایت در غروب داریم مطابق استصحاب، یک روایت هم در فجر داریم، لکن خب غروبش که محل عمل نیست، بعدها اصحاب ما این هایی که میل کردند به قاعده چرا و إلا به لحاظ روایات، آن وقت از این جا معلوم شد که اصولاً نکته در روز و شب این نیست که آقایان با استصحاب درست می کنند، اصلاً معلوم شد نکته این نیست، نکته این است وقتی هوا تاریک می شود و قضا تاریک می شود خیال می کنید شب است، حالا قبلش شب باشد یا قبلش روز باشد، اصلاً نکته این است نه نکته آن باشد و لذا در جاهایی که مطابق با استصحاب است معذک امام حکم خلافتش را می کند.

پس بنابراین در زمان مثلاً ما گاهی خیال می کنیم مغرب شده در صورتی که مغرب نشده، استصحاب فقط استصحاب بقای نهار می شود، استصحاب هم جاری نمی کنیم، خیال می کنیم مغرب شده قضا می کنیم بعد معلوم می شود اشتباه کردیم پس این طور نیست که

دائما به حالت سابقه برگردیم اما اجمالا درست است، ما اگر شب باشد هنوز کاملا روز همه جا را نگرفته حکم به بقای لیل می کنیم، د ر نهار هم حکم به بقای نهار می کنیم و ذهن خود من این است که این استصحاب عقلائی است نه این نکاتی که این ها گفتند، این استصحاب، استصحاب عقلائی است و عقلا این را، البته نه این که همه جا، عده ای از جاها چرا جاری می کنند و لکن نکته اش نکته استصحاب نیست، یک که الان توضیحش می دهم.

دو: این که این استصحاب هم بین کان تامه و ناقصه فرق نمی گذارند، اگر استصحاب نهار می کنیم می گویند این زمان نهار بود نه این که بقای نهار، نه این زمان به نحو مفاد کان ناقصه هم استصحاب می کند. شاید سرش هم این باشد که در نظر عرف عقلائی اصولا زمان را از شب و روز جدا نمی دانند اما در غیر او مثلا فرض کنید زید عالم است یک دوائی خورده علمش رفت، حالا می شود جاهل، یک دوائی دیگه خورد باز علمش برگشت می شود عالم، آن جا تصویر می کنند که ذات زید باشد ولی این صفت نباشد اما در باب زمان تصویر نمی کنند، یک زمانی باشد نه شب باشد و نه روز باشد، این تصویر نمی شود. و لذا مفاد کان تامه با ناقصه به نظر ما در استصحاب یکی است، این اشکال مرحوم نائینی که مثبت است جاری نیست کما این که آن جاهایی که بناست طبق حالت سابقه بروند یا به قول ایشان استصحاب، آثار همان عمل را هم دارند، این که ایشان بگویند این شبهه دارد خب این شبهه در چیز است و إلا، و آیا این نکته ای که در این جا هست چیست؟ آیا نکته استصحاب است؟ یحتمل، لکن بعید است یا نکته قاعده مقتضی و مانع است؟ به نظر من بیشتر این است یعنی وقتی روز را دیدند تا یقین پیدا نکنند حکم به شب نمی کنند یعنی شب یک مفهوم واضحی است، کاملا سیاهی همه جا را بگیرد، تازه آن هم اولش هم محل کلام است، یا روز روشنی، اگر هنوز هوا روشن نیست از پنجره نگاه می کنید نه هوا، هنوز آثار لیل را بار می کنند مگر این که ساعت باشد و این ها و إلا یک نوع اخذ به حالت سابقه هست لکن اخذ به حالت سابقه معلوم نیست استصحاب باشد، مضافا که بعضی جاها عرض کردیم حالا بعد از ظهر است، هوا خیلی تیره و تار می شود، خیال می کند شب شده با این که حالت سابقه اش نهار بود پس نکته، نکته استصحاب نیست، همیشه نکته استصحاب نیست، بعضی جاها ضد استصحاب است، ضد حالت سابقه است، بعضی جاها اخذ به حالت سابقه، آن جایی هم که اخذ به حالت سابقه است استصحاب

.....
نیست، ظاهراً شک ما قاعده مقتضی و مانع است، کما این که آن جا هم که هست مفاد کان تامه و ناقصه یکی است، کما این که اگر فعلی مقید به زمان شد آن را هم انجام می دهند یعنی آن حکم به بقای نهار یا بقای لیل برای همین جهت است پس مطالبی را که در این جا آقایان گیر کردند گیر آن مطالب روشن شد، سرّ آن مطالب روشن شد. این در بعضی از موارد است.

در بعضی از موارد مثل استصحاب بقای شعبان یا استصحاب بقای رمضان، آن اصلاً هیچ کدام از این ها نیست، استصحاب هم نیست اصلاً، آن اصلاً می گوید ماه واقعا هست، آثار واقعی ماه را بار می کند، اینی هم که آقایان گیر کردند اگر اصل عملی است چرا عملی که مقید به این زمان است انجام، این نکته اش این است، اصل عملی نیست، آن ذهنیت خراب است، اصل عملی نیست، ماه شعبان واقعا هست، مابین الرویتین شعبان است، اگر رویت نشد این دیگه شعبان نیست یعنی شعبان است، نه استصحاباً، شعبان نیست پس بنابراین در مجموعه اموری که به زمان بر می گردد معلوم شد حالات مختلفی است و نکات مختلفی است یکنواخت نیست، تقریباً ما موردی را که اسمش را استصحاب بگذاریم نداریم، آن جایی که مشابه استصحاب است همان قاعده مقتضی و مانع است، در عده ای از موارد هم که آن امر حقیقی و واقعی است، اصلاً ربطی به تعبد و تنزیل و استصحاب یا قاعده مقتضی و مانع ندارد

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين